

همین طور از تصوف اسلامی، فلسفه و اصول فقه و کلام تا شعر سنایی و حافظ از فقه لائحه و زبان های پستانی و اتیموئوزی آنها سرعت خود فرید در فهم مطالب و وجوه ناگفته هر سخن که در کلام وی نهفته بوده اغلب مشکل زا بود. همین تشو به باعث تأثیراتی منفی به خصوص از نظر آموزشی در فضای تفکر فلسفی ایران شد. در ایران آن زمان، سطح آموزش فلسفه حداکثر تا دکارت بود. مضممت ورود متأملانه به فیلسوفان غربی وجود نداشت. این مشکل عمومی در تاریخ مابود که فرید هم به آن ملحق زد چون قبل از اینکه استادان و دانشجوین فلسفه به طور مستقیم با آثار فیلسوفان غربی آشنا شده باشند، باید از آن فراتر می رفتند و به نقد آن می پرداختند. فرید با آن دور خیزی که بر دلش بود از یک مقطع بسیار طولانی و مهم از تاریخ غرب و بزرگانی مانند کانت، مارکس، نیچه و... می گذرد و هم نقد و به تعبیر خودش نسخ تاریخ غربی و سپس تألیف بین عناصر فرهنگ اسلامی مثل تصوف با موارث کهن سایر فرهنگ ها و میراث فلسفه غربی که در مرحله پست مدرن بود می کند. این تالیفی که فرید در صد آن بود موجب آشنایی در فضای فلسفی و فکری عالم ایران می شود یعنی فلسفه و روشنفکر ایرانی به طور کامل هنوز با هگل، کانت، نیچه و هوسرل حتی توماس و افلاطون آشنا نشده یا فلسفه های رومی و می شود که به نقد کل تاریخ متفکران یک پرداخته اند. با گذشت بیش از ۳ دهه از طرح اندیشه های فرید هنوز همه لوازم بحث در باب برداشته های وی در سطح عمومی فراهم نیست حتی منابع و مستندات وی در تصوف به خوبی شناخته شده نیست. اغلب اصطلاحاتی که وی از تصوف به کار گرفته در دشوارترین متون تصوف مثل اشار صحرالدین قنونی، کاشانی، فیضی و ابن عربی است. در این متون استدلالاتی که با قطع آنها را درس دهند و تریله نحوه به کار بردن اصطلاحات فرید، فصولت کنند. نظریه من در این سال ها فقط یک نفر را دیده ام که می تواند با مراجعه به متون اصلی، مفاسد فرید را به کار بردن این اصطلاحات را توضیح دهد اصطلاحاتی چون زمان فانی، باقی، قرب فریض و قرب نوافل، فرد منتشر، حوالت و مانند آن، آن هم در حرم استاد سید عباسی معارف بود.

۱۰- آیا اصلا طرح فیلسوفی مانند هایدگر در ایران بجا بود؟

باید فضای فرهنگی و وضع تاریخی ایران را دانم به یاد آوریم دکتر فرید نمی خواست و نمی توانست معاصر باشد برخی امروز فرید را مانند خود می پندارند و نقد وی را آغاز می کنند و با در صد تقلید از وی بر می آیند او یک شخصیت نامرکور بود و در واقع مصداق شعری است که می گوید: فرشته ای بر گردنم افکنده دوست امی کشد هر کجا ما خوله است. همین نحوه پرشی که شما اکنون مطرح کردید اصلا در زمان فرید مطرح نبود. دهه ۵۰ را در ایران به یاد آورید و روشنفکران دینی و غیر دینی همه منتقد یا ضد غرب و به نحوی هویت ملیش بودند این گونه پریش ها امروز برای مساهمیت یافته است. بنابراین می توانیم بپرسیم که آیا این فکر پرداختن به نیچه لازم و مفید است؟ یا پرداختن به هگل چقدر لازم است و فلس علی هند.

۱۱- درباره تأثیرات مثبت فرید در حوزه فلسفه هم بگویید.

فرید افق های جدیدی در عالم ایرانی ایجاد کرد هویت فلسفی، جرأت دادن به متفکران برای نقد پیشین در عالم معاصر و اهمیت دادن به موارث ماقبل مدرن از آثار کوشش های دکتر فرید است. فرید به افق ها و مسافتی توجه کرده که امروز بعد از نزدیک به ۴۰ سال، پژوهشگران و دانشجویان فلسفه به آن مشغول شده اند. اصل اهمیت زبان در تفکر در دریافت

بزرگی بود که سال های طولانی از عمر وی صرف آن شد. بسیاری از اصطلاحات کلیدی ورود به فلسفه معاصر، اول بار با دکتر فرید به گوش ها خورد. سوزکتیوس، لومبیس، پدینارشناسی، اتیموئوزی، پست مدرن و دهها واژه دیگر از این دسته هستند.

۱۲- رمز این همه اظهار نظر های متفاوت نسبت به فرید چیست؟

علت اصلی، کمسابقه بودن سنت نقد و گفتگو در فرهنگ ما است. در فرهنگ ما حتی در حوزه فلسفه اغلب فیلسوفان سخن خود را کمال و تمام تلقی می کردند. حتی تواضع ها با اشاره به خدوند و علم بی کران اوسته نه اشاره به سایر متفکران و همنوعان. نمونه قابل توجهی از دیالوگ های سترامی در تاریخ ما تجربه نشده است. در هر صورت فلسفه در این عالم دینی بوده و حداقل می خواند بار فانی از علم حتی باشند این روح در اندیشه و سخن فرید هم نمود دارد. در این نحوه تلقی از مخاطب انتظار داریم که سخن ما را بپذیرد و با ما همراه شود. به همین جهت در این سنت فلسفی، بیشتر قصد تسخیر ذهن مخاطب داریم نه گفتگو. این شیوه در زمان ما همچون شیوه ای اتیموئوزیک فهمیده می شود. فرید و معاصران نزدیک وی - چه طرفداران و چه نقد کنندگان - چنین خصوصیتی داشته اند. همین وضع باعث شده که در مقام اظهار نظر هم هر کس که وارد شد باید این سوالات را بپوشاند.

۱۳- برخی اساسا نحوه استناد فرید به متفکران غربی به خصوص هایدگر را نتیجه بدفهمی می دانند. نظر شما در این باره چیست؟

بسیاری از اهل فلسفه غربی از جمله خود آلمانی ها ابتدا از نحوه فهم ما هایدگر شگفتانده می شوند. بدون تردید فرید نقش لول را در این گونه فهم و برداشته ایفا کرده است. با مطالعات و بحث هایی که در زمان ما در باب زبان و مفهوم مؤلف و خواننده در فهم شده، ادعان داریم که یک متن با توجه به زمینه های مختلف به صورت های متفاوتی قابل قرائت است. با توجه به سابقه ذهنی و متنی که خواننده در آن بزرگ شده است. زمینه برداشته های مختلف از یک متن فراهم است. امکان برداشته ها و فهم های مختلف از یک متفکر

در حال حاضر جزء لاینفک بدیهی در زمان ما است. در مورد هایدگر، فهم ما ایرانی ها، از هایدگر و به طور کلی فرهنگ آلمانی، به فهم ژاپنی ها از هایدگر و فرهنگ آلمانی شباهت دارد. ژاپنی ها با تاریخ و تجربه متفاوتی که در برخورد با مغرب نموده اند، در سال ۱۹۱۰ فعالانه سعی کردند راهی برای فهم و نقد غرب بیابند. آنها برای فهم غرب ابتدا به سراغ فلسفه می روند و خیلی زود قبل از اینکه کتاب هوجوه و زمان نوشته شود، هایدگر را کشف می کنند. زمانی که هایدگر جوان در فرایبورگ اولین درس ها را می داد، تعدادی از فیلسوفان جوان از مدرسه کیوتوی ژاپن با توصیه نیشیدا پای درس های او می نشیندند و با او وارد گفتگو می شدند. غدا آنها به عنوان نمایندگان فرهنگ شرق به هایدگر گرا تر گذارند. آنها از همان زمان کوشش برای تطبیق بین میراث خود با فرهنگ غربی را آغاز کردند. در یافت آنها مانند در یافت فرید بود. آنها در جستجویی یک همسخن، هایدگر را می یابند. این جمله استادی در فرایبورگ گفته است که تفکر، تنها فلسفه نیست. اولین سخن را بسیار بزرگ تلقی می کنند. آنها هایدگر را علامت یک اندیشه جدید و دریافت بزرگ می دانند. بنابراین با او وارد گفتگو می شوند. ما چنین تجربه دستخشی را

ندیم. وقتی هم فریدی در عالم ما پیدای شود چنین سرگشتگی داریم. البته سر نوشت ما در فلسفه تناسلی با سر نوشت ما در سایر حوزه ها دارد. فرید آثار شارحان معاصر هایدگر تا دهه ۷۰ را اغلب دیده بود. فرید نمی خواسته شرح است. این فضل تقدم فرید است که خیلی زود به این مرحله از تفکر رسیده است. جرأت فرید در اندیشیدن بی نظیر است. بیان محکم وی و گستردگی جابه جا به عباراتی از سنت های حکمی اسلامی، باعث تأثیر کم نظیری بر مخاطبان اش شده است. به تجربه دیدیم که کسانی ابتدا بی اعتنا به جملات فرید از آن گذشته ولی بعد همین تک عبارات در زمانی دیگر چنان گرفته و تأثیر گذارند است.

۱۴- وقتی هایدگر را مطرح می کنید، در واقع فهم فرید را از ما چوای شرب بیان می کنید. حتی این مسئله در مورد نیچه هم صادق است. وقتی نیچه را به عنوان منتقد غرب مطرح می کنید، این فرصت را از علاقه مندان فلسفه در ایران می گیریم که بتوانند یا دقت یا مسیر تفکر (دکارت) کانت، هگل و... آشنا شوند. آنها وقتی با نیچه آشنا می شوند، احساس عبور و گذشت از ما چراهای فکری می کنند و در آن زمان خواننده خود را بی نیاز می دانند. گویی نیچه بحث نقد را به اتمام رسانده است. وقتی شما می گوید تفکر از ما مساوی و مساوی فلسفه نیست، ما چوایان های عرفانی داریم که این مسئله را تشدید می کند. البته ما این تمایزات را به دلیل داشتن تفکرات عرفانی و اشراقی داریم. اما به نظر می آید که از منظر آسیب شناسی این یک آفت بوده و هست.

سخن شما درست است ولی بگذارید بدون تکلیف و یادآوری کنم ما در مواجهه با تاریخ و سایر متون غربی، از همه متفکران به یک صورت تأثیر نمی پذیریم. اسلا میرزا کشش ما به سمت متفکران در اختیار خود ما نیست. کسی که چند سال در این عرصه باشند بهتر این سخن را می فهمد. مثلا استادان و علمای فلسفه های غربی این راه به خوبی تجربه کرده اند. دانشجویان بر اساس سابقه و سلیقه ها و علائق متفاوت به سوی فیلسوفان مختلفی کشیده می شوند. اما در یک نگاه کلان، فیلسوفان غربی بر روح و ذهن ما اثر فزاینده ای دارند. متفکرانی که گذارند. کلام برخی متفکران غربی با ضربه ای خاص بر ما اثری خاص دارند.

نیچه بهترین نمونه است. تأثیر گذاری بسیار وسیع نیچه در ایران جزئی از پیش تعیین شده نیست. اگر کسی عرفان ایرانی، حافظه مولوی و عرفانی را بفکند و بعد آثار نیچه را بخواند، قطعا مسحور آن می شود. ما در مواجهه با تفکر غربی، قطعا از برخی متفکران به صورت شگفت آوری متأثر می شویم. وسعت و شمار کتاب های نیچه و کتاب های درباره وی را باید دیگر فیه. جوان مقایسه کنید. تعداد کل آثار منتشر شده درباره کنت، لایب نیتز، هوسرل، اسپینوزا و فرگه و بسیاری دیگر به تعداد تنها کتاب «چنین گفت زرتشت» نیچه نیست. چرا؟

این توجه ما را برای درست یا بد بیخ دلان به پرسش آن داده می کند. برای پرسش آفت و آسیب شناسی بی پای دگر چیست؟ آیا کلام است. اینجایی من این است که باید از پرسش معاصر سازنده فرهنگ ایرانی و همراه آن اندیشیدن در باب لوازم زیستن در عالم معاصر آغاز کرد. فرید و هیچ متفکر دیگری را متفکر فرهنگ ایرانی و



شرایط آن نمی توان فهمید و آن را آسیب شناسی کرد. فرید نسبتی با عناصر این فرهنگ ندارد. اگر نداشت که این گونه تأثیر نمی گذاشت و امروز اهمیت نمی یافت.

۱۵- به لوازم زیستن در عالم معاصر اشاره کردید. فرید به چه امور از تاریخ معاصر دعوت می کرد. آیا واقعا فرهنگ ما مستعد عبور از این تاریخ و تاسیس تاریخی جدید است؟

فرید به تعبیر خودش چنین استنباطی داشت. موضع فرید یک موضع نظری بود که البته مصادیق و پیشنهاد های فوری در تاریخ غربی هم وجود دارد که چنین تفسیر و تمثالی را موجه می کند. شواهد زیادی می توان آورد که این تمنا کم و بیش در اغلب فرهنگ ها وجود دارد. حتی در دل فرهنگ غربی. اما باید قبل از عزم فراروی، به لوازم فراروی که از جمله لوازم زیستن هم هست توجه کرد. به تعبیر خود دکتر فرید اگر صورتی جز آنچه تاریخ غربی تجربه کرده پیش رو داشته باشیم، کسانی قادر به این فراروی هستند که صورت فرهنگ و تمدن غربی را در خود جذب و هضم کرده و با عبور از آن به صورتی که حاوی آن و برتر از آن است ارتقا یافته باشند. همین یک کلام فرید دشواری دریافت و هضم فرید و در عین حال ژرف بینی وی را نشان می دهد. فهم متفکران غربی که مورد تأکید فرید بود اگر به خوبی انجام شود کل یک یا ۲ نسل است. آن هم به شرط فراهم بودن همه لوازم و بسترهای عملی آن.

فرید بحق بر مراجعه به سنت ها - برای حضور فعال در عالم معاصر - تأکید می کرد. وقتی این هویت کشیدنی با اندیشه های انقلابی وی درباره دنیای معاصر همراه شود، زمینه برای استفاده های اتیموئوزیک از وی را فراهم می کند. اگر باید آسیب شناسی صورت گیرد بهتر است از همین جا شروع شود. به خصوص که رزواوندگان به وی با تاملی مطلق تفکر، خود را بر کز عالم تلقی کنند.

۱۶- اگر در اندیشه معاصر ما کسی مثل فرید نبود، آن وقت چه افق های برای آن تصور بودید. یعنی فضای فکری ما بدون فرید چیزی کم دارد یا خیر. آیا بدون فرید به مسیر دیگری می رفتیم؟

فرید تنها نماینده فرهنگ ما در دوره جدید نبوده است. ما در رفتارمان نسبت به عالم تجدید یک تنوع تکرر و تنوع بی نظیری داریم. تاریخ ایران در دوره آشنایی ما با تجدید در مقایسه با سایر کشورها بسیار غنی است. این نشان دهنده غنای فرهنگی است. با توجه به جمله هر کلیت که می گوید: «بالا ترین و غنی ترین وحدت ها در کثرت های بیش تر حاصل می شود». این بدان معناست که هر چه کثرت و تنوع بیشتر باشد، می توان انتظار وحدت غنی تر داشت. این نشان دهنده قوت سرچشمه است. به علت سنت فکری قوی در ایران به نظر می رسد که زمان آشنایی با مدرنیته ذهن ما قائل بوده است. به نظر من فرید باید ظهور پیدای کرده همان طور که سید جمال، فروغی، آخوندزاده تهری، کرمانی، جلال و شریعتی باید ظهور می کردند. اینها نشان دهنده قدرت این فرهنگ است. وظیفه نسل فانی در عرصه آینده و فرهنگ کوشش برای تألیف این کوشش است. یعنی به مجموعه این میراث باید نگریسته اعتدالی وضع تفکر در ایران که این است که ما مجموعه تجارب را در خاطر بگیریم و برای بازخوانی و نقد آنها قدم در تلاش باشیم. اگر ما به هر حال بی پرسیم که متفکرانی در فرهنگ ما ظهور کنند و تمامی این تجارب را به خوبی هضم و جذب کرده باشند و بتوانند از این مجموعه در مقام اندیشیدن در وضع فعلی ما استفاده کنند، آن گاه به نظر می رسد که آن آغاز تحولی بزرگ در فرهنگ ما است.